

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده ادبیات و زبان های خارجی

موضوع:

تأثیر جلال الدین مولوی بر ادبیات میخائیل نعیمه

نگارش:

حسن حاج سلیمان

استاد راهنما: دکتر غلامرضا مستعلی پارسا

استاد مشاور: دکتر علی گنجیان

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

زمستان : ۱۳۸۸

فرم گرد آوری اطلاعات پایان نامه ها

کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان : تأثیر جلال الدین مولوی بر آثار میخائیل نعیمه

نویسنده/ محقق : حسن حاج سلیمان

مترجم :

استاد مشاور : علی گنجیان خناری

استاد راهنما : غلامرضا مستعلی پارسا

واژه نامه :

کتابنامه :

کاربردی:

توسعه ای :

نوع پایان نامه : بنیادی : *

سال تحصیلی : 1388

مقطع تحصیلی : کارشناسی ارشد

دانشکده : ادبیات و زبان

نام دانشگاه: علامه طباطبائی

محل تحصیل : شهر تهران

خارجی

گروه آموزشی : ادبیات فارسی

تعداد صفحات :

کلید واژه ها به زبان فارسی : وحدت وجود ، عشق ، روح ، نفس ، مرگ ، عقل ، تناسخ

کلید واژه ها به زبان انگلیسی : , Unity of existence , Love, Soul, Inner Self

Wisdom, Death

چکیده

الف - موضوع و طرح مسئله (اهمیت موضوع و هدف) :
بررسی تأثیر متقابل میان ادبای بزرگ ایران و ادبای معاصر عرب از اهمیت به سزایی برخوردار است
هدف این پژوهش اثبات تأثیرگذاری مولانا جلال الدین محمد رومی بر میخائیل نعیمه ادیب معاصر لبنانی است
که دارای گرایش های صوفیانه است .

ب - مبانی نظری شامل مرور مختصری از منابع ،چارچوب نظری و پرسشها و فرضیه ها :
پرسش های بحث : آیا میخائیل نعیمه از آثار مولوی مطلع بوده است ؟ آیا آثار وی تحت تأثیر مولوی بوده است ؟
منابع اصلی پژوهش ، آثار دو ادیب است و چارچوب نظری تحقیق دوره زندگی مولوی و دوره معاصر
و تأثیر مولوی بر میخائیل نعیمه است .
پ - روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم روش تحقیق ، جامعه مورد تحقیق ، نمونه گیری و روشهای نمونه گیری ،
ابزار اندازه گیری ، نحوه اجرای آن ، شیوه گردآوری و تجزیه و تحلیل داده ها :
روش تحقیق استفاده از روش فیش برداری و مقایسه اشعار منتخب و اندیشه های اصلی دو ادیب با یکدیگر است ،
این پژوهش از نوع مقایسه ای است

ت - یافته های تحقیق :
باتوجه به اطمینان از مطالعه آثار مولوی توسط میخائیل نعیمه شکی نیست که وی تحت تأثیر افکار
صوفیانه مولوی بوده است و نمونه های فراوانی در آثار این دو قابل ملاحظه است.

ث - نتیجه گیری و پیشنهادات :
تأثیر مولوی در زمان حاضر بر ادیبان فرهنگ های مختلف مشهود است ، اثبات این موضوع در نزد ادیبان و فرهنگ
های دیگر نیاز به تتبع فراوان دارد.
صحت اطلاعات مندرج در این فرم بر اساس محتوای پایان نامه و ضوابط مندرج در فرم راگواهی می نمایم.

نام استاد راهنما : غلامرضا مستعلی پارسا

سمت علمی : رئیس کتابخانه

نام دانشکده : زبان و ادبیات فارسی

اهداء می گردد؛

به تمامی کسانی که الفبای زندگی را به من آموختند.

به شب‌های طولانی مادری که در نگرانی و غربت پسر دور افتاده از وطنش گریست.

به نیایش‌های پدری که همیشه با دعای خیرش فرزندش را بزرگ کرده است.

به شوق اشک چشم‌های سه خواهر و برادری که محبت‌شان مرا زنده نگه می‌دارد.

به هر کس که مرا یاری کرده تا در وادی طلب ادیبان پارسی به وادی عشق برسم.

چکیده

میخائیل نعیمه ادیب و شاعر پرآوازه مسیحی لبنانی که در طول ۹۹ سال زندگی اش در کشورهای روسیه، فلسطین، لبنان، امریکا و... بیشتر از ۴۰ اثر را به رشته تحریر در آورد. ادبیات او سرشار از اصطلاحات و افکار عرفانی که آمیخته‌ای از فلسفه‌های شرق و غرب می‌باشد، است. این عرفان ناشی از فلسفه‌های غرب و شرق بر زندگی شخصی اش نیز تاثیر عمیقی گذاشت به طوری که قابل بحث و بررسی است. در آثار نعیمه می‌توان فلسفه افلاطون، یونان، فلسفه هندی و تصوف اسلامی را مشاهده کرد.

نعیمه به دین اسلام و قرآن و حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) ارادت ویژه‌ای داشت و برخی تفکرات عرفانی و صوفی‌گرایانه‌ی او گویی با فکر صوفی اسلامی شباهت زیادی دارد که می‌توان به مباحثی از قبیل عشق الهی، وحدت وجود، مرگ، نفس، عقل و روح اشاره کرد.

بی تردید در دنیای عرفان و تصوف، اسم جلال الدین محمد مولوی تاثیرات انکارناپذیری را دارد، و شهرت مولانا به سراسر نقاط جهان سرایت کرده است. شرق شناسان از حدود صد و پنجاه سال پیش به عرفان مولوی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. مباحث عرفانی مولانا در کتاب شریف مثنوی معنوی آمده بی‌شک یکی از بهترین و شیرین‌ترین مباحث عرفانی که در قالب داستان و قصه به آن اشاره شده است.

بحث وحدت وجود و عشق و مباحث عرفانی، اخلاقی و اجتماعی به روش روشن و ساده مطرح شده است.

این بحث سعی دارد مطالب عرفانی که نعیمه به آن اعتقاد داشت را تشریح کند و با توجه به اشارات متعدد او به مولانا در مقالات خود و ستایش او به عنوان یک عارف بزرگ گوشه‌ای از شباهت‌ها و تفاوت‌های عرفان و افکار مولانا با میخائیل نعیمه را بیان کند.

هرچه این بحث نمی‌تواند به همه جزئیات افکار مولانا بپردازد و فقط به تشریح کلیات افکار صوفیانه مولانا می‌پردازد که به نظر می‌رسد میخائیل نعیمه این افکار را خوانده و تحت تاثیر این افکار بوده است که البته به وضوح در آثارش قابل مشاهده و بررسی است.

میخائیل نعیمه برای عشق و وحدت وجود اهمیتی زیادی قائل است که در آثار او در کتاب «همس الجفون» در باب وحدت وجود این افکار را با توجه به چند داستان مولانا مشاهده کرد که در فصل‌های این فصل به این موضوع خواهیم پرداخت.

کلید واژه ها:

عرفان، تصوف، وحدت وجود، عشق، روح، نفس، عقل، مرگ.

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
فصل اول: جلال الدین محمد بلخی مولوی	
۳	۱- زندگی او
۳	الف - زادگاه مولانا
۳	ب - موقعیت خانواده و اجتماع در زمان رشد مولانا
۴	ج - جوانی مولانا
۷	د - مرگ مولانا
۷	۲- خلاصه تفکر مولوی
۷	الف - تضاد قانون هستی
۹	ب - نظام مندی هستی (نظام علت و معلول)
۱۰	ج - اثبات وجود خدا
۱۲	د - اسماء و صفات، وحدت وجود
۱۶	هـ - مرگ از نگاه مولانا
۱۹	و - انسان کامل
۲۱	ز - عشق
۲۲	۳- آثار مولوی
فصل دوم: میخائیل نعیمه	
۲۴	۱- زندگی نامه
۲۷	۲- نگاهی به تفکرات صوفیانه نعیمه
۲۹	۳- آثار میخائیل نعیمه
۳۱	۴- سال شمار زندگی میخائیل نعیمه
فصل سوم: بررسی در زندگی میخائیل نعیمه و خط مشی تفکر صوفی وی	
۳۵	زندگی میخائیل نعیمه و تفکرات صوفیانه اش
فصل چهارم: عوامل موثر در تکوین فکری میخائیل نعیمه	
۴۳	۱- منبع فلسفی
۴۳	الف - تنسک مسیحی

ب - یونان	۴۷
ج - هند	۴۹
د- ماسونیه	۵۰
هـ- تیوصوفی	۵۱
۲- منابع ادبی میخائیل نعیمه	۵۲
الف - ادبیات روسی	۵۲
ب - ادبیات عرب	۵۴
ج - ادبیات فارسی	۵۵
د - ادبیات فرانسوی و انگلیسی	۵۸
۳- منابع دینی میخائیل نعیمه	۵۸
الف - مسیحیت	۵۸
ب - اسلام	۶۱
فصل پنجم: تاثیر شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر ادبیات میخائیل نعیمه	
نعیمه و شرایط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی او	۶۴
فصل ششم: تعریف تصوف در اسلام و مسیحیت	
۱- تصوف	۷۰
۲- تصوف و پیشینه آن در ایران	۷۱
الف- تصوف در ایران	۷۱
ب - تعریف کلمه صوفی و وجوه اشتقاق آن	۷۳
ج- تعریف تصوف اسلامی	۷۴
د - ریشه های زهد و تصوف در قرآن	۷۶
هـ- ویژگی های زهد (تصوف) در قرن اول هجری	۷۶
۳- پیشینه عرفان مسیحی در لبنان و مهمترین خصائص آن	۷۸
۴- برخی اشتراکات در تصوف بین اسلام و مسیحیت	۸۲
الف - معرفه النفس	۸۳
الف.۱- شناخت کنه و حقیقت حق تعالی	۸۴
الف.۲- شناخت آثار، صفات و شئون حق تعالی	۸۴
ب- ظاهر شریعت	۸۵

فصل هفتم: تاثیر افکار صوفی در زندگی شخصی میخائیل نعیمه

- الف - افکار صوفی نعیمه ۸۷
- ب - عزلت و خلوت نشینی ۸۸
- ج - مبارزه با نفس ۹۰
- د - ازدواج نکردن ۹۱
- هـ - ساده زیستی ۹۳

فصل هشتم: بررسی در آثار مولانا و نعیمه

- ۱- در باب عقل ۹۴
- ۲- روح و نفس ۱۰۳
- الف- نفس ۱۰۳
- ب - روح ۱۰۸
- ۳- عشق ۱۱۱
- الف- تعریف عشق ۱۱۱
- ب - عشق در آثار مولانا و نعیمه ۱۱۵
- ۴- وحدت وجود ۱۲۱
- ۵- مرگ ۱۳۲
- ۶- نتیجه گیری ۱۴۳

میخائیل نعیمه و آشنایی با تفکرات کلی مولوی

میخائیل نعیمه ملقب به ناسک الشخروب، صوفی شخروب (نام روستایی در لبنان) یکی از ادیبان لبنانی با شهرت جهانی است. زندگی طولانی او (۹۹ سال) و همچنین سفرهای متعدد وی به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، روسیه، لبنان، آمریکا، فرانسه و ... اطلاع او از ادبیات جهان از او ادیبی با تجربه و صوفی به نام ساخته است که تجلی آنرا در کتاب سبعون (هفتاد) می توان مشاهده نمود.

با توجه به تاثیر فرهنگ و ادبیات کشورهای مختلف مانند هند، ایران، روسیه، فرانسه و آمریکا در آثار وی، نعیمه را می توان متفکری مبتنی بر تفکر شرق و غرب دانست اما وی به این نکته اذعان دارد که تفکر شرقی بر او غلبه کرده است. او با الهام از این تفکر شرقی به فراگیری معنویت متعالی پرداخت و قلب خود را وقف کسب معرفت، ابدیت، رهایی و آزادی کرد.

این نکته و همچنین دیگر آثار و دیدگاه های او بیانگر این موضوع است که میخائیل نعیمه بر ادبیات صوفیانه ایران اشراف داشته است و بسیاری از این تفکرات در ادبیات و زندگی وی بروز پیدا کرده است.

نعیمه با تصوف مسیحی و زهد یونانی و تصوف اسلامی و هندی نیز آشنایی بسیاری داشته است و در آثار خویش با نگاهی به تفکر فلسفی شرقی بزرگانی همچون حلاج، ابن عربی، بسطامی، بودا، ابو العلاء المعری و جلال الدین محمد مولوی را نیز مورد نقد و بررسی قرار داده است. برای مثال میخائیل نعیمه در مقاله ای به عنوان غربت بزرگ (الغریبه العظمی) می گوید:

"نظر و دیدگاه شما درباره اهل فلسفه، علم، شعر و موسیقی دانان چیست؟ آن کسانی که در راه دفاع از عقیده خودشان شهید نشدند، در این عالم زندگی کردند، ولی به نظر می رسد در عالم دیگری

زندگی می کردند. در باب ابو العلاء المعری و جلال الدین رومی چه می گوئید. آنها که بامردم زندگی می کردند، اما هرگز به هم دیگر نرسیدند؛ نه آنها توانستند به مردم برسند و نه مردم توانستند به آنها برسند؛ اگرچه این بزرگواران خودشان را در متن مردم احساس می کردند. "

(نعیمه، المجموعه الکامله، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۹، ج ۷ ص ۱۲۶)

هرچند در دوران جوانی با چند زن آشنا شده بود اما در طول زندگی ازدواج نکرد؛ زیرا گمان می کرد که ازدواج او را از راه رسیدن به حقیقت و معنویت منحرف می کند و مانع رسیدن او به حقیقت مطلق می گردد.

این بحث سعی دارد بخشی از تفکرات نعیمه و ارتباطش با معنویت و همچنین شباهت های بسیار بین آثار و تفکرات وی با آثار مولانا را تبیین کند.

فصل اول:

جلال‌الدین محمد بلخی مولوی

۱ - زندگی او

الف) زادگاه مولانا

جلال‌الدین محمد در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری در شهر بلخ متولد شد. سبب شهرت او به رومی و مولانای روم، طول اقامتش و وفاتش در شهر قونیه از بلاد روم بوده است. (مولوی، مثنوی معنوی، بدیع الزمان فروزانفر حواشی م. درویش، ص ۸) بنابه نوشته تذکره‌نویسان وی در هنگامی که پدرش بهاء‌الدین از بلخ هجرت می‌کرد پنج ساله بود که اگر تاریخ عزیمت بهاء‌الدین را از بلخ در سال ۶۱۷ هجری بدانیم، سن جلال‌الدین محمد در آن هنگام قریب سیزده سال بوده است. جلال‌الدین در بین راه در نیشابور به خدمت شیخ عطار رسید و مدت کوتاهی درک محضر آن عارف بزرگ گذراند.

(مولوی، مثنوی معنوی مولوی، مقدمه و شرح حال بدیع الزمان فروزانفر، حواشی م. درویش، ص ۹)

ب) موقعیت خانواده و اجتماع در زمان رشد مولانا

- پدر مولانا بهاء ولد پسر حسین خطیبی در سال (۵۴۶) یا ۵۴۲ هجری قمری در بلخ (خراسان آن زمان) متولد شد. خانواده ای مورد توجه خاص و عام و نه بی بهره از مال و منال به طوری که همه شرایط مہیای ساختن انسانی متعالی در این خانواده بود. کودکی را پشت سر می گذارد و در هنگامه بلوغ انواع علوم و حکم را فرا می گیرد. محمد بن حسین بهاء الدین ولد ملقب به سلطان العلماء (متولد حدود ۵۴۲ ق/ ۱۱۴۸ میلاد) از متکلمان الهی به نام بود. بعضی مدعی شده اند که خانواده پدری بهاء‌الدین از احفاد ابو بکر؛ خلیفه اول اسلام بوده‌اند. (حقیقت، عبد الرفیع، عارفان بزرگ ایرانی در بلندای فکر انسان، انتشارات کومش ۱۳۸۳ هـ ش ص ۳۹۹)

این ادعا چه حقیقت داشته باشد و چه نداشته باشد درباره‌ی پیشینه قومی این خانواده هیچ اطلاع روشنی در دست نیست. زوجه بهاءالدین نیز از خاندان خوارزمشاهیان بوده است که در ولایات خاوری حدود سال ۳-۴۷۲ق/۱۰۸۰م حکومت خود را پایه گذاری کردند (حقیقت، عبد الرفیع، عارفان بزرگ ایرانی در بلندای فکر انسان، انتشارات کومش ۱۳۸۳ هـ ش ص ۳۹۹) البته این داستان را هم می توان جعلی دانست و رد کرد. او با فردوس خاتون ازدواج می کند، که برخی به علت اشکال زمانی در این ازدواج شک نموده اند.

بنا به روایتی او برای دومین بار بابی بی علوی یا مومنه خاتون ازدواج می کند که او را از خاندان فقیهان و سادات سرخس می دانند.

از این بانو، علاء الدین محمد در سال ۶۰۲ و جلال الدین محمد در سال ۶۰۴ روز ششم ربیع الاول هجری قمری متولد شده اند. بهاءالدین از جهت معیشت در زحمت نبود و ملک و مکنت فراوان داشت. در خانه خود به دو همسرش و مادرش «مامی» عشق می ورزید و خانواده اش از آسایش نسبی برخوردار بودند ذکر نام الله دائم بر زبانش بود و یاد الله به ندرت از خاطرش محو می شد با طلوع مولانا برادرش حسین و خواهرانش که از وی بزرگتر بودند، تدریجاً در خانواده در سایه افتادند و بعدها در بیرون از خانواده هم نام و یاد آنها فراموش شد. جلال که بر طبق آنچه بعدها از افواه مریدان پدرش نقل می شد؛ از جانب پدر نسبش به ابوبکر اولین خلیفه پس از پیامبر و از جانب مادر به اهل بیت پیامبر می رسید.

ج) جوانی مولانا

پس از مرگ بهاءالدین ولد، جلال الدین محمد که در آن هنگام بیست و چهار سال داشت بنا به وصیت پدرش و یا به خواهش سلطان علاءالدین کیقباد بر جای پدر بر مسند ارشاد بنشست و متصدی شغل فتوی و امور شریعت گردید. یک سال بعد برهان الدین محقق ترمذی که از مریدان پدرش بود به وی

پیوست. جلال‌الدین دست ارادت به وی داد و اسرار تصوف و عرفان را از او فرا گرفت. سپس با اشارت او به جانب شام و حلب عزیمت کردتا در علوم ظاهر ممارست نماید. مولانادرهمین شهر به خدمت شیخ محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن‌العربی (۵۶۰-۶۳۸) که از بزرگان صوفیه اسلام و صاحب کتاب معروف فصوص‌الحکم است رسید. ظاهراً توقف مولانا در دمشق بیش از چهار سال به طول نینجامیده است، زیرا وی در هنگام مرگ برهان‌الدین محقق ترمذی که در سال ۶۳۸ روی داده در حلب حضور داشته است.

مولانا پس از گذراندن مدتی در حلب و شام که گویا مجموع آن به هفت سال نمی‌رسد به اقامتگاه خود، قونیه رهسپار شد. چون به شهر قیصریه رسید صاحب شمس‌الدین اصفهانی می‌خواست که مولانا را به خانه خود برد اما سید برهان‌الدین ترمذی که همراه او بود نپذیرفت و گفت سنت مولای بزرگ آن بوده که در سفرهای خود، در مدرسه منزل می‌کرده است.

پس از مرگ سید برهان‌الدین مولانا برمسندار شادو تدریس بنشست و از ۶۳۸ تا ۶۴۲ هجری که قریب پنج سال می‌شود به سنت پدر و نیاکان خود به تدریس علم فقه و علوم دین می‌پرداخت. مولانا جلال‌الدین که یکی از سخن‌سرایان عرفان اسلامی است، مقدمات علوم و سلوک عرفان را از پدرش تحصیل کرده و در مدرسه‌ای در قونیه تدریس می‌کرد و طالبان علوم نقلی و عقلی در محضر او حاضر می‌شدند. (بیات، محمد حسین، مبانی عرفان و تصوف، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی ۱۳۷۴ ص ۲۰۶)

در سال ۶۴۲ هـ مولوی با شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی دیدار کرد و به یک‌باره دگرگون شد. مولوی با یا فتن شمس پشت به مقامات دنیوی کرد و دست ارادت از دامان ارشاد شمس برنداشت و در ملازمت و هم‌نشینی او بود تا آنکه «شمس در سال ۶۴۵ هـ به دست عده‌ای از شاگردان متعصب مولانا کشته شد».

(صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، تلخیص محمد ترابی، انتشارات فردوس ۱۳۸۰ ج ۲ ص ۹۶).

در این هنگام مولوی که چهل و یک ساله بود مدتی را با تشویش و اضطراب در انتظار شمس به سر برد و عاقبت به تصور آنکه او را در شام خواهد یافت به دمشق سفر کرد و مدتی در آنجا به جستجو گذرانید و بعد از نومییدی تمام به قونیه بازگشت در حالی که این واقعه اثری فراموش ناشدنی در او و آثارش باقی نهاد .

ده سال پس از مرگ شمس دیگر «صلاح الدین فریدون قونوی معروف به (زرکوب) ارادت مولانا را به خود جلب کرد و چون شیخ صلاح الدین در محرم سال ۶۵۷ هـ در گذشت عنایت مولانا نصیب حسام الدین حسن بن محمد معروف به چلبی حسام الدین گردید.» (صفها، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، تلخیص محمد ترابی، انتشارات فردوس ۱۳۸۰ ج ص ۹۶).

زندگانی واقعی مولانا به عنوان یک شاعر شیفته بعد از سال ۶۴۲ هـ و آغاز شد و از آن پس از برکت انفاس شمس الدین عارفی وارسته و اصلی کامل شد و زندگی خود را وقف ارشاد و تربیت هده ای از سالگان در خانقاه خود کرد و دسته جدیدی از متصوفه را که به "مولویه" (بیات، محمد حسین، مبانی عرفان و تصوف، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی ۱۳۷۴ ص ۲۰۵) مشهورند به وجود آورد.

در طول اقامت و زندگانی مولانا در قونیه گروهی از پادشاهان و امیران و عالمان و وزیران با او معاصر یا معاشر بودند و نسبت به خداوند او با حرمت بسیار رفتار می کردند. که می توان به معین الدین پروانه اشاره کرد که غالباً برای استماع مجلس های مولانا به مدرسه او می رفت .

از میان عارفان و نویسندگان مشهور که در قونیه با مولانا همزمان بودند «صدر الدین قونوی»، «عراقی»، «نجو الدین دایه»، «قانعی طوسی»، «علامه قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی» و «قاضی سراج الدین ارموی» را می توان نام برد.

(صفها، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، تلخیص محمد ترابی، انتشارات فردوس، ۱۳۸۰ ج ۲ ص ۹۷)

د) مرگ مولانا

در سال ۶۷۲ وجود مولانا به ناتوانی گرائید و در بستر بیماری افتاد و به تبی سوزان دچار گشت و هر چه طبیبان به مداوای او کوشیدند و اکمل الدین و عضنفری که از پزشکان معروف آن روزگار بودند به معالجت او سعی کردند، سودی نبخشید تا در روز سه‌شنبه پنجم ماه جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ روان پاکش از قالب تن بدرآمد و جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد.

اهل قونیه از خرد و بزرگ در تشییع جنازه او حاضر شدند و حتی عیسویان و یهودیان در ماتم او شیون و افغان می‌کردند. شیخ صدرالدین قونوی بر مولانا نماز خواند و سپس جنازه او را برگرفته و با تجلیل بسیار در تربت مبارک بر سر گور پدرش بهاءالدین ولد به خاک سپردند.

۲- خلاصه تفکر مولوی

از ساده‌ترین و نزدیک‌ترین پدیده‌ها تا دور دست‌ترین و ناشناخته‌ترین کهکشان‌ها و ستارگان، از کوچکترین موجودات تا بزرگترین و پهناورترین منظومه‌ها، همه و همه "او" را می‌نمایند و اشارت به "او" دارند و هیچ چیز "خود" را نمی‌نماید:

ذره‌ها دیدم دهانشان باز گر بگویم خوردشان گردد دراز

برگ‌ها را برگ از انعام او دایگان را دایه لطف او

(مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۶-۲۷)

الف) تضاد قانون هستی

قانون هستی، قانون تضاد و برخورد است و همین «جنگ» و ستیز و خلاف است که به باروری پدیده‌ها و کمال موجود می‌انجامد. جهان دمی بر این ستیز و تضاد نیست. با این نگاه حتی وجود شیطان و شر نیز «خیر» تلقی می‌گردد و وجود او ضرورت زیست و کمال انسان است. همه چیز

نردبان صعود انسان به بارگاه دوست و تمهید و زمینه ساز رجوع و معراج انسان است و از این چشم انداز است همه چیز زیبا، نیکو و خیر تلقی می شود. تمام این تضادها و ستیزها تا پیش از پیوستن به حق است، اما همچون پیوستن چشمه به دریا که نهایت آشوب و غلغله آن است هر آنکه به حق پیوست به پایان تضاد و جنگ رسیده است.

این جهان جنگ است کل چون بنگری ذره با ذره چو دین با کافری

ان یکی ذره همی پرد به چپ و آن دگر سوی یمین اندر طلب

ذره ای بالا و آن دیگر نگون جنگ فعلیشان بین اندر کون

جنگ فعلی هست از جنگ پنهان زین تخالف آن تخالف را بدان

ذره ای کان محو شد در آفتاب جنگ او بیرون شد از وصف و حساب

چون ز ذره محو شد نفس و نفس جنگش اکنون جنگ خورشید است و بس

رفت از وی جنبش طبع و سکون از چه از انا إلیه راجعون

مولانا پس از این تحلیل و تبیین هستی شناسانه و شناساندن مرز تضادها و تخالف ها در هستی، ضرورت و لزوم این جنگها را توضیح می دهد و قوام جهان را محصول همین ستیز می داند:

ما ز بحر خود ز خود راجع شدیم وز رضاع امل، مسترضع شدیم

جنگ ما و صلح ما در نور عین نیست از ما هست بین اصبعین

جنگ طبعی، جنگ فعلی، جنگ قول در میان جزوها حربی است هول

این حسابان زین جنگ قایم می بود در عناصر در نگر تا حل شود

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶ - ۴۷)

ب) نظام مندی هستی (نظام علت و معلول)

قانون و نظام در هستی و پیروی قوانین و نوامیس از اراده فوق طبیعی و فرمانبری بی چون و چرا از مشیت خداوندی مورد تاکید همواره مولانا است. مولوی بر آن است که جریان مستمر قوانین عنایت و حفاظت همیشه پروردگار را طلب کند. «با این اعتقاد متنهای بودن جهان نیز اثبات می شود؛ زیرا وقتی که قوانین هر لحظه از طرف خداوندی حفظ می شود، چون همه ذرات و پدیده ها و روابط اجزای جهان تبلور یافته قوانین است، پس همه آنها در هر لحظه مستند و به فیض جاری الهی است.» (جعفری، محمد تقی، مولوی و جهان بینی ها، ص ۲۶).

سنگ بر آهن زنی بیرون جهد	هم به امر حق قدم بیرون نهد
سنگ و آهن خود سبب آمد و لیک	توبه بالاتر نگر ای مرد نیک
کاین سبب را آن سبب آورد پیش	بی سبب کی شد سبب هرگز ز خویش
و آن سببها کابنیا را رهبر است	آن سبب کی شد سبب هرگز ز خویش
این سبب را آن سبب عامل کند	باز گاهی بی بر و عاطل کند
این سبب چه بود به تازی گو زتن	اندر این چه این رسن آمد به فن
گردش چرخه رسن را علت است	چرخه گردان را ندیدن لت است
این رسنهای سببها در جهان هان و	هان زین چرخ سرگردان مدان
تا نمانی صفر و سرگردان چو چرخ	تا نسوزی تو ز بی مغزی چو مرغ

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۸۴۰-۸۴۲-۷۵۰)

بر این اساس، نظام قانونمند در تصرف حق است و معلول علتی بالاتر می باشد. در نظام هستی پدیده ها هر لحظه نو می شوند و این تفسیر کل یوم هو فی شان است. کهنه ای نرود و نویی جایگزین نمی

شود. آنچه امکان حرکت و نو شدن را از فکر می گیرد، صورتهای فکر هستند که همچون خاشاک مانع دریافت درست و ادراک حرکت و نو شدن "آب" جهان می گردد.

چیست نشانی آنکه هست جهانی دگر
نو شدن حال ها رفتن این کهنه هاست
روز نو و شام نو باغ نو و دام نو
هر نفس اندیشه نو نو خوشی و نو عناست
عالم چو آب جوست بسته نماید ولیک
می رود و می رسد نو نو این از کجاست؟
نو زکجا می رسد کهنه کجا می رود
گر نه ورای نظر عالم بی انتهاست

(دیوان شمس تبریزی، ص ۲۱۲، غزل ۳۶۲)

ج) اثبات وجود خدا

اصولا عرفا هرگز در پی اقامه برهان و ادله نظری برای اثبات وجود پروردگار نیستند، در نگاه آنها حق آشکارتر از آن است که نیازمند اقامه دلیل و براهین باشد. و اگر خداوند را حق می خوانند مخصوصا از آن است که وجود وی در نزد آنها حقیقت ثابت است و لاجرم حاجت به اثبات ندارد. آنچه وجودش به اثبات نیازمند است وجود ماسوی است که وصف باطل مصداق آن است. عارف در توجه به حق اثبات ذات و صفات او نیست، نفی ذات و صفات خویش است و عشقی که وی را در تمام طول جاده طریقت به دنبال حقیقت که وصول الی الله در پرتو هدایت شریعت الهی است به پویه و طلب و می دارد، نیز جز همین تسلیم و قبول عاشقانه چیزی را اقتضا نمی کند. (زرین کوب، عبد الحسین، سر نی، انتشارات علمی، ص ۷۵۲).

دکتر زرین کوب در همین زمینه می نویسد:

آیا همین معنی که صوفی از خدا تعبیر به هو می کند:

از هواها کی رهی بی جام "هو"
ای ز هو قانع شده با نام هو

